

نگاهی به متن ادبی و اجزای تشکیل دهنده آن

اثر: دکتر خلیل پروینی

استادیار دانشگاه تربیت مدرس

(از ص ۱۶۷ تا ۱۸۸)

چکیده:

از آنجا که عنوان این مقاله مربوط به ادبیات و عناصر تشکیل دهنده آن می‌باشد، پرداختن به سه محور اساسی، یعنی: تعریف ادب و ادبیات، عناصر تشکیل دهنده آن و بالاخره تحلیل این عناصر در یک متن ادبی، ضروری می‌نماید. با چشم پوشی از معانی لغوی واژه "ادب" که در کتب لغت به تفصیل به آنها پرداخته شده است و با صرف نظر از تعاریف متعددی که از طرف صاحب‌نظران و نقادان ادب، درباره معنی اصطلاحی ادب و ادبیات ارائه شده است، اگر بخواهیم یک تعریف جامع و مانع و در عین اختصار، از ادبیات بدست دهیم، خواهیم گفت: ادبیات، بیان جنبه‌های مختلف زندگی است در قالب و ساختاری زیبا و هنرمندانه، و وجه تمایز یک متن ادبی از سایر متون، در اثرگذاری، احساس برانگیزی و توانایی آن در ایجاد علاقه و صمیمیت در مخاطب است؛ به عبارت دیگر یک متن ادبی، با بیان غیر مستقیم حقائق زندگی و مسائل گوناگون، مخاطب را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: ادب، عناصر ادبی، متن ادبی.

مقدمه:

متون ادبی، متون جاودانه‌ای هستند که در طول تاریخ هر ملتی، اقشار مختلف مردم، به طور مکرر به مطالعه و خواندن آن می‌پردازند و از این طریق دل و درون خود را، صفا و جلا می‌بخشند. عاملی که باعث انگیزش احساسات مخاطب می‌شود و متن ادبی را در نظر او شیرین و جذاب می‌کند، دو عنصر عاطفه و تخیل است که متون علمی، فلسفی و دیگر متون، اغلب فاقد آن هستند؛ اما دو عنصر اندیشه و اسلوب، در تمام متون ادبی و غیر ادبی مشترک می‌باشد، هر چند که اندیشه‌ها و اسلوبهای موجود در هر متنی، ویژه همان متن است، برای مثال: اندیشه‌ها و افکار به کار رفته در یک متن ادبی، با اندیشه‌ها و افکار متون علمی متفاوت است، بنابراین یک متن ادبی از چهار عنصر عاطفه، خیال، اندیشه و اسلوب تشکیل می‌شود که از این میان، دو عنصر عاطفه، و خیال مختص متن ادبی و دو عنصر اندیشه و اسلوب مشترک میان متن ادبی و دیگر متون است، هر چند که هر متنی، به طور متفاوت، از این دو عنصر (اندیشه و اسلوب) برخوردار می‌باشد و نیز هر متنی، اندیشه‌ها و اسلوبهای خاص خود را دارد.

فهم و درک دقیق این چهار عنصر و تعیین و ترسیم چارچوب و حدود هر یک از آنها، مخاطب را در تحلیل متن ادبی کمک می‌کند و نگاه او را به متون ادبی، نگاهی تازه و عمیق می‌کند و بدین ترتیب او را از دایره تنگی که بلاغت و نقد قدیم برای او ترسیم کرده است، خارج می‌کند و افقهای جدیدی در ارتباط با فهم، تحلیل و نقد متون ادبی، فراروی او قرار می‌دهد.

ما در این مقاله، با نگاهی به معنای لغوی و اصطلاحی واژه ادب و ارائه تعاریف متعددی که از ادب و ادبیات شده است، به تعریف و تحلیل هر یک از عناصر چهارگانه عاطفه، خیال، اندیشه و اسلوب پرداخته‌ایم و در پایان به تحلیل ادبی دو نمونه از متون نثری و شعری پرداخته، به طور عملی، کاربرد و نقش چهار عنصر عاطفه، خیال، اندیشه و اسلوب را برای مخاطب نشان داده‌ایم.

تعریف ادب:

برای آغاز مبحث عناصر ادبی و تحلیل آنها، ابتدا باید کلیاتی درباره معنای لغوی و اصطلاحی واژه "ادب" ارائه شود. درباره معنای لغوی ماده "ادب" گفته‌اند: ادب یادب ادبا: زیرک و هوشیار شد و به خلق و خوی نیک آراسته گشته؛ در سخن گفتن زبردست شد، با مردم معاشرت خوب انجام داد و نویسنده در صناعت انشا و فنون ادبی مهارت و چیره‌دستی یافت. (جارالله الزمخشری، ص ۱۳، ۱۹۹۴ و خلیل بن احمد، ص ۸۵، ۱۴۱۰ و ابن منظور، ص ۹۳، ۱۹۹۲) مصدر "الادب" نیز در طول تاریخ معانی مختلفی به خود گرفته است؛ در زمان جاهلیت به معنای دعوت به طعام مهمانی (مأدبة) و همچنین به معنای خلق کریم و حسن معاشرت با مردم بود؛ در صدر اسلام، به معنی فرهنگ و علم به کار می‌رفت؛ در عصر اموی به شعر و نثر و معارف مربوط به آن دو اطلاق می‌شد؛ در عصر عباسی، شامل همه علوم و فنون از جمله فلسفه، ریاضیات، نجوم، کیمیا، طب، اخبار، انساب، شعر و غیره می‌شد. رفته رفته، لفظ "ادب" در شعر و نثر و علوم مربوط به آن دو، از جمله صرف و نحو، علوم لغت، عروض، بلاغت و نقد ادبی رخ نمود. (احمد احمد بدوی، بی‌تا، ص ۱۸ و ۱۹ و حنا الفاخوری، ص ۲۰، ۱۹۸۷) طبق معنای لغوی، به ادبیات و معارف مربوط به آن "ادب" می‌گویند. چون انسان را به خوبی‌ها دعوت می‌کند و از بدی‌ها باز می‌دارد و به این ترتیب، به تهذیب نفس و آموزش صفات پسندیده در انسان می‌پردازد. اینک، پس از سیری کوتاه درباره تطور معنای واژه ادب در اعصار مختلف، زمام قلم را به دست صاحب نظران این فن می‌دهیم:

محمد مندور در تعریف "ادب" می‌گوید: "والحقیقة انّ الأدب هو نقد الحیاة فی کلّ صورها و معانیها و هو رسم کلما یتلقاه الادیب الفنّان فی لوحات بدیعة لا تعذبها الالوان و أنّما تاخذ من الحروف والأحاسیس الوانها و اظلالها" (مجد محمد الباکیر البرازی، ص ۱۲، ۱۹۸۷)

طبق این تعریف، ادبیات تصویری است که شخص ادیب هنرمند، آن را در

تابلوهای زیبا و جذاب ترسیم می‌کند و مواد اصلی این تابلو را کلمات و احساسات تشکیل می‌دهند.

باز در تعریف "ادب" می‌خوانیم که ادبیات همان متون ادبی جاودانه‌ای است که مردم مکرر آن را می‌خوانند، (عمر فروخ، ص ۲۴، ۱۹۹۲) یا این که ادبیات عبارت است از این که انسانی آگاهانه و به یاری علایم مشخص ظاهری، احساساتی را که خود تجربه کرده است به دیگران انتقال دهد، به طوری که این احساسات به ایشان سرایت کند و آن‌ها نیز آن را تجربه کنند. (لئون تولستوی، ص ۶۶، ۱۳۴۵)

در کتاب آشنایی با نقد ادبی در تعریف "ادب" آمده است: "مجموعه‌ی آثار مکتوبی که بلندترین و بهترین افکار و خیالها را در عالی‌ترین و بهترین تصاویر تعبیر کرده باشند، البته به اقتضای احوال و طبایع اقوام و افراد و هم به سبب مقتضیات و مناسبات سیاسی و اجتماعی فنون و انواع مختلفی از این گونه آثار به وجود آمده است". (عبدالحسین زرین کوب، ص ۹، ۱۳۴۵)

دیوید دیچس ادبیات را این گونه تعریف می‌کند: "ادبیات شامل هر نوع نظم و نثری می‌شود که هدف آنها تنها ابداع حقایق نیست، بلکه با استفاده از تخیل آفریننده در کلمات، می‌خواهد به مخاطب احساس لذت نیز ببخشد". (دیوید دیچس، ص ۲۹، ۱۳۷۰)

باز در تعریف ادبیات می‌خوانیم: ادبیات یعنی: تعبیری از زندگی یا بعضی از جنبه‌های زندگی در قالب و ساختاری زیبا. (احمد امین، ص ۱۷، ۱۹۶۷)

سید قطب معتقد است هدف کار ادبی، ارائه و بیان حقایق علمی، فلسفی و مسائل مشابه آنها نیست، همچنین، وظیفه‌ی ادیب این نیست که از درگیری طبقات مختلف جامعه یا تحولات صنعتی سخن گوید. همچنین، ادبیات منحصر به چند خطبه‌ی وعظی و پرداختن به فضایل و رذایل اخلاقی یا مبارزه‌ی سیاسی و اجتماعی نیست، بلکه ادبیات موقعی معنایی باید که یکی از موضوع‌های ذکر شده، تجربه‌ی درونی خود ادیب باشد. به عبارت دیگر، ادیب، از آنها متأثر گشته و تأثر

تأثر و احساس درونی خود را در قالب بیانی احساس برانگیز و اثرگذار ارائه دهد. یعنی اگر شخصی بتواند از حقایق علمی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی تصویری زیبا و الهام انگیز ارائه دهد، به طوری که این تصاویر آینه‌ی تمام‌نمای احساسات و تأثرهای موجود در متن باشد، چنین بیان و تعبیری متصف به صفت "ادبی" خواهد بود و آن شخص نیز "ادیب" لقب خواهد گرفت، این جاست که سید قطب اثر ادبی را چنین تعریف می‌کند: انه التعبير عن تجربة شعورية في صورة موحية. (سید قطب، ص ۱۰، ۱۹۹۰)

اگر به تعاریف یاد شده نیک بنگریم، بی تردید به نقاط مشترکی در آنها می‌رسیم که ما را از پریشان‌بختی و تعدد تعاریف بی‌نیاز خواهد کرد؛ آنجا که می‌خوانیم ادبیات تابلوی زیبایی از زندگی است که ادیب هنرمند آن را با استفاده از حروف، کلمات و احساسات خود ساخته است و آنجا که گفته می‌شود، ادبیات متون جاودانه و محبوب مردم است و آن‌جا که عمر فروخ ادبیات را "الکلام الجید نثرا و شعرا" می‌داند و آن‌جا که بیان والاترین و بهترین افکار در بهترین قالب و ساختار ادب و ادبیات گفته می‌شود و همگی، با چشم پوشی از اختلاف‌هایی جزئی، به نقطه‌ی مشترک اشاره دارند و آن این‌که وجه تمایز اثر ادبی از تعبیر یا اثری صرفاً علمی و فلسفی، زیبایی، اثرگذاری، احساس برانگیزی و توانایی آن در ایجاد علاقه و صمیمیت در مخاطب است چنان‌که اهل ادب، هر چه قدر که در بیان مفهوم ادب با هم اختلاف داشته باشند، در این نکته اتفاق نظر دارند که بین آثاری چون "ایلیاد هومر"، "شاهنامه‌ی فردوسی"، "بهشت گمشده‌ی میلتن"، "کمدی الهی دانته"، "غزل حافظ"، "آثار شکسپیر"، "اشعار هوگو"، "آثار تاگور" یا داستانهای داستایوفسکی، شباهت و قرابتی تمام در کار است (عبدالحسین زرین کوب، ص ۲۵ و ۲۶، ۱۳۴۵) زیرا در همه‌ی آنها عناصر چهارگانه‌ی عاطفه، خیال، معنا و اسلوب مشترکند. این آثار از نظر زمان، مکان و زبان با هم اختلاف دارند، اما شورانگیزی و دلربایی خصلت مشترک آنهاست. امروزه، وقتی سخن از ادب و ادبیات به میان می‌آید،

منظور در پی هم چیدن الفاظ و جمع‌آوری معانی و افکار نیست، بلکه منظور آن است که انسان ادیب بتواند فکری زیبا را با بیانی زیبا جاودانی سازد. ادبیات خالص و زیبا نشان دهنده شخصیت ادیب و خاطرات و عواطف اوست و از زندگی او پرده بر می‌گیرد. به عبارت دیگر، ادبیات آینه‌ی تمام‌نمای زندگی است.

ویژگی تعبیر ادبی این است که به بیان غیر مستقیم حقایق زندگی و مسائل گوناگون می‌پردازد و در این مورد با زبان علمی و معمولی تفاوت دارد. (محمود بستانی، ص ۱۲، ۱۳۷۰) زیرا زبان علمی و معمولی به بیان مستقیم حقایق و معانی می‌پردازد و زبان ادبی به بیان غیر مستقیم متوسل می‌شود؛ مثلاً: قرآن کریم برای بیان انفاق در راه خدا از زبان غیر مستقیم و ادبی استفاده کرده است: "الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمِثْلِ حَبَّةٍ". (بقره / ۲۶۱) ایجاد رابطه بین انفاق و دانه‌ی گندم با بهره‌گیری از صنعت تشبیه، که یکی از صور خیال است، نشان دهنده این است که سخن و معنای فوق با بیان هنری و ادبی شکل گرفته است و به همین خاطر عمق، استحکام و جذابیت دارد، در صورتی که اگر همین معنا با بیان عادی و غیر ادبی شکل می‌گرفت، فاقد چنین ویژگی‌هایی بود.

عناصر ادبی

تمهید

منظور از عناصر ادبی اجزا و جنبه‌هایی است که باعث تمایز متن ادبی از غیر ادبی می‌شود و آن عبارت است از: عناصر عاطفه، اندیشه و خیال - که عناصر معنوی متن ادبی‌اند - و عنصر اسلوب یا تعبیر که عنصر لفظی به حساب می‌آید. درباره‌ی عناصر ادبی، تعداد و نام‌گذاری آنها، تعابیر مختلفی در دست است. این اختلاف‌ها، بیشتر درباره‌ی ظاهر امر است، ولی در حقیقت، همه‌ی آن تعابیر در قلمرو چهار عنصر فوق می‌گنجد: "للادب اربعة اركان هي العاطفة والخيال والفكرة

و الأسلوب (انيس المقدسى، ص ۶۲، ۱۹۸۱)

به قول احمد امین عناصر چهارگانه‌ی فوق را اول بار فرنگی‌ها طرح کردند و در ادبیات تمام ملت‌ها وجود دارد. در آثار ادبی قدیم و جدید عرب‌ها؛ این چهار عنصر کاملاً هویدا است؛ اما قدما درباره‌ی این عناصر تعبیر دیگری داشتند، مثلاً عنصر عاطفه را رغبت، زهبت، حزن، سرور و غضب و مانند آنها تعبیر می‌کردند (ابن قتیبه، ص ۸ و ۹، ۱۹۶۹)، یا مانند ابن رشیق که عنصر عاطفه را "قواعد الشعرا" می‌گوید (ابن رشیق، ص ۷۷، ۱۹۷۰) و منظور همان پایه‌ها و سرچشمه‌های شعر است، یعنی علاوه بر وجود استعداد ذاتی و ذوق و قریحه‌ی ادبی در شاعر، باید انگیزه‌ها و عواملی از بیرون ادیب را به ایجاد اثر ادبی تشویق و تحریک کند.

به هر تقدیر، در ادبیات قدیم عربی، عنصر عاطفه وجود داشت، اما این اصطلاح را به کار نمی‌بردند. (احمد احمد بدوی، بی تا، ص ۵۰۵) عنصر لفظی اسلوب هم که امروزه مطرح است، در گذشته در دایره‌ی علم معانی و بدیع بررسی می‌شد و عنصر خیال نیز در نظر گذشتگان همان علم بیان بود. عناصر چهارگانه‌ی فوق، با در نظر گرفتن تفاوت‌های زمانی و مکانی هر اثر ادبی، قابلیت انطباق می‌یابد.

برای آن که اثر هنری و ادبی به ظهور برسد و از ذهنیت به عینیت تبدیل شود، به ناچار و به طور طبیعی، مراحل چهارگانه‌ی زیر را طی خواهد کرد:

الف - انفعال و تأثر درونی ادیب در مواجهه با واقعیتی خارجی (عنصر عاطفه)؛
ب - فعالیت اندیشه (عنصر عقل و معنا)؛ ج - ایجاد ارتباط بین آن چیزی که در ذهن است و چیزهایی بیرونی از طریق تشبیه، استعاره، مجاز، کنایه و ... (عنصر خیال)؛ د - عنصر خارجی (عنصر اسلوب و تعبیر یا شیوه‌ی بیان).

عنصر عاطفه

ذهن، روان و نفس آدمی از حوادث و صحنه‌های پیرامون متأثر و منفعل می‌شود زیرا انسان طبیعتاً نسبت به محیط خود بی تفاوت نیست؛ ادیب نیز از دیدن صحنه یا حادثه‌ی متأثر و احساسات و عواطفش برانگیخته می‌شود؛ این جاست که نطفه‌ی

اثر هنری در اثر مشاهده‌ی صحنه و منظره‌ی بسته و بدین ترتیب بذر اندیشه در مزرعه‌ی ذهن انسان پاشیده می‌شود.

عاطفه، در لغت، به معنی مهر، دلسوزی، خویشی و قرابت است (الاب لويس شیخو، ص ۵۱۳، ۱۹۷۳) و در اصطلاح روان شناسی، به حالت‌ها و واکنش‌های انسان نسبت به محیط خارج گفته می‌شود. تأثیر انگیزه‌های عینی و اشتغال‌های ذهنی بر روان انسان منجر به ایجاد انفعال یا حالات روحی گوناگونی از قبیل غم و شادی و مهر و خشم و اعجاب می‌شود، که آنها را عاطفه می‌نامیم. کیفیت این عواطف به همان اندازه که انسانها از نظر شخصیت با هم متفاوت هستند، گوناگون است. دقیق‌ترین مسائل علمی را متخصصان آن علم می‌توانند به آسانی برای افرادی که برای فهم آن آمادگی ذهنی دارند، طوری بیان کنند، که همه‌ی آن افراد نسبت به آن علم، معرفتی یکسان، واحد و مشخص داشته باشند؛ اما بیان عاطفه با تمام ویژگیهای فردی و شخصی آن غیر ممکن است، چراکه هر عاطفه‌ی با جهان روحی شخصی ارتباط دارد. (تقی پورنامداریان، ص ۱۵۷، ۱۳۷۴)

به طور کلی، عواطف انسان را می‌توان به عواطف مثبت و منفی تقسیم کرد. عواطف مثبت - مانند: شادی، محبت، احترام به دیگران، ایثار، احسان و احساس زیبایی - عواطفی هستند که انسان فطرتاً به سوی آنها گرایش دارد و عواطف منفی - مانند: خشم، نفرت، کبر، ریا و حسادت، عواطفی هستند که انسان ناخودآگاه از آنها گریزان است. (عنایت الله شکیباپور، ص ۳۰۷، ۱۳۶۳)

عنصر عاطفه یکی از پایه‌های اصلی ادبیات است، عاطفه است که به ادبیات خلود می‌بخشد، زیرا از خواندن مکرر دیوان شعرايي مانند: ابوالعلاء، امروالقیس، سعدی، حافظ و دیگر شاه کارهای ادبی خسته نمی‌شویم، اما از خواندن کتابهای علمی صرف، که مخاطب آنها عقل و اندیشه است، احساس خستگی می‌کنیم. احمد امین در مورد تشخیص عالم ادیب می‌گوید: "وإذا اردت ان تعرف شخصا اعالم هو ام ادیب ام هو عالم ادیب معا فانظر بنتاجه أیوثر كلامه فی العقل ام فی

العاطفة او فیهما معا. فالأول عالم و الثان ادیب و الثالث عالم و ادیب معا". هر اثری که موجب تحریک عواطف و انگیزش احساسات نشود، ادبیات نام نمی‌گیرد. وقتی صحبت از عنصر عاطفه در اثر ادبی به میان می‌آید، هم منظور واکنش اولیه‌ی ادیب و نویسنده به حوادث و صحنه‌های پیرامون خود است - که این واکنش درونی ادیب به مرحله‌ی قبل از تولید اثر ادبی مربوط است - هم ایجاد واکنش عاطفی در مخاطب، در نظر است. (انیس المقدسی، ص ۹، ۱۹۸۱) ادیب باید خود احساسی قوی داشته باشد، تا احساس دیگران را برانگیزد، زیرا "سخن کز دل برآید لاجرم بر دل نشیند".

نمود عنصر عاطفه در انواع ادبی

پراکندگی و توزیع عنصر عاطفه، با توجه به انواع و اشکال ادبی، متفاوت است، معمولاً عنصر عاطفه در غزل و خطبه بیشتر است. (احمد احمد بدوی، بی تا، ص ۶۹) در هنر و ادبیات متعهد، انواع عواطف زمینی باید در حد اعتدال باشد و مبالغه در عواطف مجاز نیست، بنابر آیه‌ی "لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم" (حدید / ۳۲) عنصر عاطفه باید در اعمال و رفتار ما کمتر حضور داشته باشد. در ادبیات و هنر اسلامی نیز باید در کاربرد عنصر عاطفه از مبالغه و افراط دوری گزید. حیات بشری تابلویی است که باید در آن تمام عواطف بشری منطبق با عقل و در کنترل آن باشد.

در کنار شوق‌ها و عواطف زمینی و دنیایی، شوق‌های لطیف‌تر و متعالی‌تری هست که از درون انسان می‌جوشد و در گذر از قلب، زلال و آسمانی می‌شود؛ احساسات و شوق‌هایی که هرگز در قالب لفظ نمی‌گنجد و امکان تعبیر کامل آنها نیست. بنابراین، نقش ادب و هنر اسلامی تعدیل‌گر غریزه‌ها و اعتدالی عواطف الهی و روحانی است و نمونه‌ی اعلا‌ی چنین عواطف لطیفی در جای جای قرآن، به ویژه در داستانهای آن، تجلی دارد.

معیارهای سنجش عاطفه

عاطفه باید صحت، صدق و اعتدال داشته باشد، یعنی اسباب و عللی که عاطفه‌ی ادیب را برمی‌انگیزد باید صحیح و خوب باشد. انسان ادیب نباید عواطف خود را به آسانی و به ثن بخش به فروش برساند. اکثر شعرای قدیم با گرفتن مشتی درهم از ممدوح، خود به سرودن مدایحی آکنده از عواطف دروغین می‌پرداختند. فرق ادبیات متکلف و مطبوع (بی تکلف)، در صادق بودن یا نبودن در ابراز عواطف است. (انیس المقدسی، ص ۱۸، ۱۹۸۱) صدق عاطفه از طبیعی بودن آن مشخص است و تکلف، تصنع، اغراق، غلو و تناقض‌گویی نشانه‌ی کاذب بودن عاطفه است. عاطفه باید قوت و نشاط داشته باشد: "فاذا عُرِضَ عَلَیْنَا كِتَابٌ أَوْ قِطْعَةٌ أَدَبِيَّةٌ تَسَاءَلْنَا هَلْ هَذَا الْكِتَابُ أَوْ هَذِهِ الْقِطْعَةُ عَوَاطِفُنَا وَاهَا جَتِ شَعُورُنَا؟ هَلْ وَسَّعَتْ نَظْرُنَا وَاحْتِی قَلْبُنَا؟ اِنْ كَانَ كَذَلِكَ كَانَ اَدْبَا رَفِیْعًا". (احمد مین، ص ۳۱، ۱۹۶۷)

ادیب باید احساس و عاطفه‌ی قوی داشته باشد تا بتواند عواطف و احساسات مخاطب را برانگیزد و وی را در فضای تجربه‌ی روحی خود قرار دهد. از طرفی دیگر، عاطفه و احساس قوی ادیب، باید با قدرت و قوت اسلوب و نظم کلام توأم باشد تا مخاطب را بشوراند، (انیس المقدسی، ص ۱۹، ۱۹۸۱) چرا که گاهی ادیب می‌تواند معانی و افکار را به آسانی به مخاطب برساند، اما رساندن عواطف و مشاعر به مخاطب، امری است مشکل که از طریق قدرت اسلوب، قوت ترکیب هنرمندانه‌ی کلام، تصویرگری‌ها و آهنگ کلام عملی می‌شود. عاطفه باید پربار، غنی و متنوع باشد. احمد امین در این باره می‌گوید: "نعنی بیا کثرد التّجارب الّتی تجعل فی استطاعة الادیب ان تعرّض لنوع من العاطفة، ان یستوفی الکلام فیها کما یستطیع ان ینوع فی کتابته او شعره فیمسّ مشاعر مختلفة و هو فی کلّ منها غزیر". این نوع عواطف، بیشتر در رمان‌ها و داستانهای بلند کاربرد دارد، زیرا صاحبان این نوع آثار ادبی با شخصیت‌های گوناگون روبه‌رو هستند که طبعاً عواطف متعددی دارند. لذا، تحلیل دقیق عواطف آنها، اقتضا می‌کند که صاحبان آن آثار، عواطفی غنی، پربار و

متنوع داشته باشند تا بتوانند به عمق و درون شخصیت‌ها فرو روند و به تحلیل دقیق عواطف و حالات روحی آنها بپردازند. (احمد احمد بدوی، بی تا، ص ۵۰۶) زنان، مردان، کودکان، جوانان، پیران، ضعیفان، اشرار و صاحبان از جمله شخصیت‌های داستانهای بلند و رمان هستند که شناخت و تحلیل عواطف و حالت‌های گوناگون روحی آنها اقتضا می‌کند که داستان‌نویس درباره‌ی شخصیت‌ها و زندگی آنها اطلاعاتی کافی داشته باشد.

عاطفه باید استمرار و ثبات داشته باشد، تا اثر آن در مخاطب عمیق‌تر شود. بعضی از آثار ادبی تأثیری موقت و زودگذر بر مخاطب دارند و برعکس، برخی دیگر احساسات را به شکلی هم‌آهنگ و پی در پی تحت تأثیر قرار می‌دهند و لازمه‌ی این امر آن است که ادیب در بیان و ارائه‌ی احساسات سریع الانتقال نباشد؛ یعنی بدون تحلیل عاطفه‌ی به عاطفه‌ی دیگر نپردازد و از طرفی، باید هر عاطفه و احساسی، احساس دیگر را تحکیم بخشد. کوتاه سخن آن که، عواطف باید انسجام و وحدت داشته باشند.

عواطف درجاتی دارند، بعضی بلند و عالی هستند و بعضی دیگر، پست و دانی؛ بعضی از عواطف را موسیقی، جناس و آهنگ کلام ایجاد می‌کند و بعضی دیگر را معانی و اندیشه‌ها؛ بعضی از عواطف از طریق عنصر تخیل برانگیخته می‌شوند؛ (انیس المقدسی، ص ۲۱، ۱۹۸۱ و احمد احمد بدوی، بی تا، ص ۵۰۶ و احمد امین، ص ۳۴، ۱۹۶۷) بعضی از آثار ادبی حس لذت ایجاد می‌کنند مانند تحریک غریزه‌ی جنسی و بعضی از آثار ادبی نیز احساس و لذت اخلاقی به وجود می‌آورند، مانند احساسات مثبت و اخلاقی که از مشاهده‌ی کارهای صالح به انسان دست می‌دهد و برعکس، احساس نفرتی که از مشاهده‌ی کارهای ناشایست ایجاد می‌شود.

بهترین عواطف آن است که باعث احیای درون مخاطب شود و به زندگی او معنا بخشد؛ این جاست که وجود ادبیات اخلاقی، مکتبی و متعهد ضروری می‌نماید و بطلان مکتب ادبی و هنری "الفن للفن"، همان طور که از اسمش پیداست، هنر را

برای هنر می‌خواهد، بی آن‌که به اخلاق و تعهد پای بند باشد. طرفداران این مکتب معتقدند هر هدفی هنر را از طبیعت خود دور می‌کند، لذا هنر را باید برای هنر خواست نه برای هدفی دیگر؛ (رضا سید حسینی، ۱۳۷۱، ص ۴۷۷) غافل از این‌که، هنر، به خودی خود، مادامی‌که به دنبال هدفی انسانی و اخلاقی نباشد، هیچ ارزشی ندارد.

عنصر فکر و اندیشه

هر متنی، ادبی یا غیر ادبی، موضوع یا موضوع‌هایی دارد و این موضوع‌ها نیز نشان دهنده‌ی اندیشه‌ها و افکار گوناگونی هستند.

عنصر فکر و اندیشه در متن ادبی، با نحوه‌ی نگرش و بینش ادیب به جهان هستی، انسان و زندگی بستگی تام دارد و این بینش پشتوانه‌ی بی‌بی برای تعبیر و بیان زیبای اوست. (جواد محدثی، ص ۵۰، ۱۳۶۵) این عنصر بذر اندیشه و فکر را در کشتگاه ذهن ادیب می‌پاشد. این اندیشه‌ی بالقوه و بذرگونه، به کمک عواطف و تصورات اورشد و نمو می‌کند و بالاخره، از طریق عنصر لفظی تعبیر درو می‌شود و در اختیار مصرف‌کنندگان (مخاطبان) قرار می‌گیرد، بنابراین جهان بینی، انسان شناسی و جامعه‌شناسی ادیب، پایه‌ی اندیشه و فکر اوست. پس از آن‌که اندیشه در ذهن ادیب شکل گرفت و پرورده شد، کیفیت ارائه و تعبیر آن برای گسترش و نفوذ در جامعه و افراد مطرح می‌شود.

عناصر اندیشه، عاطفه و خیال مادامی‌که با عنصر لفظی تعبیر، نمود خارجی پیدا نکنند، همچنان مفاهیمی ذهنی و ادراکی هستند، (احمد ابوحاقه، ص ۲۸۲، ۱۹۹۶) لذا، در تعریف عنصر فکر می‌گویند: "أما الفكر فهو ادراك المؤثرات او فهم ما يحيط بنا من عالمي الحس والروح؛" (انيس المقدسي، ص ۳۰، ۱۹۸۱) باز در تعریف آن گفته‌اند: "أما العنصر الفكري و يسمي أيضا العقلي، فيشتمل على المعاني و الافكار و الحجج المنطقية و الأدلة و الاستنتاجات و المقارنات و حركات الذهن ايا كان نوعها سواء اكان ذلك في الشعر او في النثر." (احمد ابوحاقه، ص ۲۸۲، ۱۹۹۶) ادیبی‌که به جهان هستی،

انسان و زندگی، نگرشی سطحی و محدود داشته باشد، اثر ادبی اش نیز محدود و سطحی خواهد بود و برعکس، ادیبی که بینش و نگرشی عمیق داشته باشد، اثر ادبی حاوی اندیشه‌های عمیق خلق می‌کند. (جواد محدثی، ص ۵۱، ۱۳۶۵) مکتبی که انسان را موجودی رها شده در دامن هستی و زاییده‌ی تصادف و مولود هوش خلقت می‌داند، با مکتبی که وی را خلیفه‌ی الله و مظهری از مظاهر جلوه‌ی حق و آیه‌ی از آیات صنع الهی می‌شمارد، در زمینه‌ی ارائه‌ی کارهای هنری و ادبی یکسان نیست.

در هنر و ادب اسلامی، که با بینش الهی و آسمانی به مسائل اساسی و پرسش‌های اصلی انسان می‌پردازد، عنصر اندیشه مهم‌ترین است؛ البته بقیه‌ی عناصر نیز در خدمت اندیشه و برای نشان دادن، گسترش و تعمیق آن به کار برده می‌شوند. (محمود بسناتی، ص ۴۰، ۱۳۷۱) احمد امین عنصر اندیشه را "عنصرالمعانی" تعبیر می‌کند و در بیان اهمیت آن می‌گوید: "للمعانی قيمة کبری فی الادب و فی بعض انواع الادب یكون لها اکبر قيمة ککتب التاریخ الأدبیه و کتب النقد والحکم و الامثال". (احمد امین، ص ۴۶، ۱۹۶۷) اگر گفته می‌شود که عنصر اندیشه در کتابهای تاریخ ادبیات، نقد ادبی و حکمت و مثل، اهمیت ویژه‌ی دارد، به این علت است که هدف اصلی تولید چنین آثاری، ارائه‌ی حقایق و بیان معانی و افکار است، نه لذت آفرینی و برانگیختن عواطف. اگر ادیبی بتواند افکار و اندیشه‌های خود را با لطافت عنصر عاطفه و نشاط عنصر خیال در آمیزد، بی‌تردید، اثری پاینده و جاودان خواهد ساخت؛ زیرا ممکن است افکار و معانی موجود در متنی ادبی بکر و تازه نباشند، اما عنصر خیال و اسلوب هنرمندانه‌ی کلام، معانی و افکار شناخته شده را جدید و تازه می‌نمایاند و آنها را در اعماق دل و جان مخاطب جای می‌دهد. اکثر شاهکارهای ادبی جهان این ویژگی را دارند و این در حالی است که نو بودن معانی، افکار و حقایق در علوم دیگر ضروری است و الا هیچ فایده‌ی برای آن آثار نمی‌توان قائل بود. (احمد امین، ص ۴۸، ۱۹۶۷) پایان بخش سخن در باب عنصر اندیشه، وحدت و

تنوع افکار و اندیشه‌ها در اثر ادبی است؛ به این معنا که گاه متن ادبی یک فکر و اندیشه دارد، و گاه در متن ادبی، شاهد افکار و اندیشه‌های گوناگون هستیم؛ که در این مورد، ایجاد انسجام و هم‌آهنگی بین اندیشه‌های متعدد امری بسیار مطلوب و مفید است. مثلاً در داستانی که دارای افکار و اندیشه‌های فراوان است، هم‌آهنگی و انسجام اندیشه‌ها، باعث استحکام فنی و هنری متن می‌شود و مخاطب را از پریشان ذهنی‌رها می‌سازد. همه‌ی افکار و اندیشه‌های متعدد، لزوماً اصلی نیستند. در اکثر سوره‌های قرآن، به ویژه سوره‌های طولانی، تنوع افکار و اندیشه‌ها به چشم می‌خورد که بعضی از آنها اصلی و بعضی دیگر فرعی و ثانوی هستند. اکثر سوره‌هایی که در آنها داستان یک یا چند پیامبر بیان شده است، فکر اصلی و محوری، تسکین دل مبارک پیامبر یا ترسیخ و تحکیم اندیشه‌ی توحید در مردم است، اما در لابه‌لای داستان، افکار فرعی و ثانوی متعددی وجود دارد که به نوعی با اندیشه‌ی اصلی و محوری داستان مرتبط هستند. ممکن است اندیشه‌ی در سوره‌ی اصلی باشد، اما همان اندیشه در سوره‌ی دیگر در ردیف اندیشه‌های فرعی قرار گیرد.

عنصر خیال

یکی از ضروری‌ترین عناصر در انواع ادبی، خیال است. این عنصر به منزله‌ی روزنه‌ی است که ادیب از طریق آن به تصویرگری اشخاص، اشیا و معانی می‌پردازد و احساسات و عواطف مخاطب را برمی‌انگیزد. (احمد ابوحافه، ص ۲۹۶، ۱۹۹۶) انسان مدام در فکر ارتباط دادن اشیا با یکدیگر است تا، از ارتباط آنها صورت و شکل جدیدی ارائه دهد که نشان دهنده‌ی حالت خاصی باشد. در تعریف عنصر خیال می‌خوانیم: "الخیال هو القدره علی رؤیه ما لایری و استحضار مالیس حاضرا و التالیف بین المشاهد و الصور والمواقف المتعدده بطریقه تجعل القاریء یتأثر و یشارک فی الرؤی و ینتقل الی عوالم غیر عالمه الواقعی". (انیس المقدسی، ص ۲۳، ۱۹۸۱)

عنصر خیال یعنی آفرینش هنری و اصولاً اثر ادبی بدون آفرینش هنری اهمیت ندارد و اطلاق اسم ادب بر آن ناصحیح است، زیرا چنین اثری، خسته کننده و بی روح خواهد بود. اگر شخصی افکار و معانی بلند و نویی در ذهن داشته باشد اما از ذوق آفرینش هنری و از قدرت تخیل و ایجاد ارتباط بین پدیده‌های محروم یا کم بهره باشد، اثری که تولید می‌کند به اثر علمی صرف نزدیکتر است تا اثری هنری ادبی.

انواع عنصر خیال

در تقسیم بندی کلی می‌توان عنصر خیال را در ادبیات به سه گونه تقسیم کرد: خیال ساده، خیال آفریننده و خیال دور پرداز.

در خیال ساده، که به آن "التصویر البیانی" می‌گویند، (احمد ابوحافه، ص ۳۰۰، ۱۹۹۶ و انیس المقدسی، ص ۲۶، ۱۹۸۱) ادیب به ساختار کلی و آفرینش طرح اثر ادبی کاری ندارد، بلکه در این نوع خیال، بیشتر به شیوه‌ی بیان مطلب در قالب تصویرهای جزئی و آرایش‌های کلامی و خیال انگیزی کلام از طریق تشبیه، استعاره، کنایه و نظایر آنها می‌پردازد. (احمد ابوحافه، ص ۳۰۰، ۱۹۹۶) در خیال ساده و صوری، وزن، آهنگ و عنصر لفظی اسلوب در خیال انگیزی کلام مؤثر است. این نوع خیال در تمام انواع ادبی کاربرد دارد و از آغاز با انسان همراه بوده، زیرا انسان همیشه دنبال چیزهایی است که آنها را ندیده است، برای همین منظور، به فکر دست کاری طبیعت است. انسان ادیب، در طبیعت مانند، زندانی در سلول است که همیشه دلش می‌خواهد سلول را بشکند و ساده‌ترین راه برای رهایی از این زندان و دست کاری در طبیعت و ایجاد ارتباط جدید بین پدیده‌ها، توسل جستن به تشبیه، استعاره، کنایه و دیگر صور بیانی است. ادبیات قدیم و جدید عربی سرشار از نمونه‌های برجسته‌ی از این صور ساده‌ی خیال است.

آفریننده با قوه‌ی تخیل خود به ابداع و آفرینش اندیشه یا موضوعی

می‌پردازد، که کل اثر ادبی حول آن می‌چرخد. در چنین تخیلی ادیب هنرمند با به کارگرفتن بخش‌هایی از واقعیت و بخش‌هایی از توهم و خیال به ساختن قالب‌های جدید می‌پردازد. این نوع تخیل در داستان‌ها ظهور و تجلی بیشتری دارند. (احمد امین، ص ۳۸، ۱۹۶۷) انیس المقدسی این نوع تخیل را "التصمیم الموضوعی" نامیده، می‌گوید: "یراد به ابتداع فکرة او موضوع تدور علیه اقطعة الادبیه و هو عظیم الشأن فی الآداب العالمیه، علی أنّ ادبنا القديم لم یکن ذا حظّ کبیر من ذلک". (همان منبع) از آنجا که چنین تخیلی در حکایات و سفرهای خیالی در قالب شعر یا نثر دیده می‌شود، ادبیات قدیم عربی، بهره‌ی چندانی از آن نداشته است، مثلاً رساله الغفران، اثر ابوالعلائی معری که بیان سفری است خیالی به دنیای آخرت، نمونه‌یی از نقش خیال آفریننده در ادبیات قدیم عربی است. نمونه‌های فراوانی از این نوع خیال در ادبیات معاصر عربی وجود دارد، قصیده‌ی طولانی "المواکب" اثر عبدالرحمان شکری، قصیده‌ی "التّمثال" اثر ایلیا ابوماضی، قصیده‌ی "الباحث الازلی" اثر عبدالرحمان شکری، قصیده‌ی "التّمثال" اثر علی محمود طه، قصیده‌ی "علی بساط الرّیح" اثر فوزی المعلوف و نمونه‌های فراوان دیگری از حکایات خیالی نشان دهنده شیوع گسترده‌ی استفاده از این نوع خیال در ادبیات معاصر عربی است.

نوع دیگر خیال، خیال دور پرداز یا خیال بالدار (الخیال المجتّح) است که در اعماق طبیعت نفوذ می‌کند و به مشاهده‌ی پشت صحنه‌ها و ماورای محسوسات می‌پردازد و در این پرواز دنبال ارزش‌ها و حقایق روحی و معنوی است. انیس المقدسی این نوع خیال را "التوسّع النظری" نامیده، می‌گوید: "ویراد به التّفوذ الی ماوراء المحسوسات و المشاهدات و رؤیة ما هنالك من قییم روحیه او حقائق معنویة". (انیس المقدسی، ص ۲۸، ۱۹۸۱) این نوع خیال، بیشتر به توصیف مکانهای تاریخی می‌پردازد و در اثنای وصف تأمل می‌کند و به عمق طبیعت راه می‌یابد و با آن به گفت و گو می‌پردازد. نمونه‌ی اعلائی چنین تخیلی را می‌توان در قصیده‌ی سینیه‌ی

بحتری در توصیف ایوان کسرا، قصیده‌ی خلیل مطران در توصیف معابد بعلبک و قصیده‌ی احمد شوقی در توصیف رود نیل مشاهده کرد. مطلع قصیده‌ی احمد شوقی این بیت مشهور است:

من ایّ عهد فی القرى تندفّق و بایّ کفّ فی المدائن تغدق

(احمد شوقی، ص ۶۳، ۱۹۹۲)

شاعر با خطاب قرار دادن رود نیل به توصیف آن می‌پردازد و به ممالک، ادیان، قهرمانان و پیامبرانی اشاره می‌کند که روزگار خود را کنار نیل گذارانده‌اند. در کنار این توصیفات محسوس، قوه‌ی تخیل شاعر با نفوذ در اعماق طبیعت و پشت صحنه‌ها، افق‌های جدیدتری را فراروی مخاطب باز می‌کند و او را به تأمل و تفکر بیشتر وا می‌دارد. (انیس المقدسی، ص ۲۸، ۱۹۸۱)

آنچه که گفته شد، تحلیلی کوتاه و فشرده از انواع عنصر خیال در ادبیات بود. اگر به پیشینه‌ی ادبیات عرب درباره‌ی عنصر خیال نظری بیندازیم، خواهیم دید، اشکال سه‌گانه‌ی عنصر خیال در پرونده‌ی ادبیات عرب کم و بیش وجود دارد. خیال ساده، که منحصر به حوزه‌ی علم بیان است، از قدیم الایام در شعر و نثر عربی وجود داشته است. خیال آفرینش‌گر در کتابهایی مانند: مقامات بدیع الزمان و مقامات حریری وجود دارد؛ چرا که مؤلف در چنین کتابهایی به خلق شخصیتها و قهرمانانی پرداخته است که وجود خارجی ندارند. قوه‌ی خیال در کتابهایی مانند، "کلیله و دمنه" حیوانات را به نطق در می‌آورد و رفتار و گفتار انسانهای عاقل را در آنها جاری می‌کند. باز به خیال‌های ناپیدا کرانه و بی حد و مرز موجود در حکایات "الف لیلة و الیلة" و داستان "عنتره" بر می‌خوریم که همه‌ی آنها نشان دهنده‌ی عنصر خیال، در پرونده‌ی عریض و طویل ادب عربی است. اما مطلب مهم این است که بلاغت و نقد ادبی قدیم، از انواع سه‌گانه‌ی عنصر خیال، تنها به تحلیل و نقد خیال ساده و صوری، که مربوط به حوزه‌ی علم بیان مانند تشبیه، استعاره و کنایه می‌شود، پرداخته است؛ (احمد احمد بدوی، بی تا، ص ۵۰۹) در حالی که امروزه در بلاغت و

نقد نوین ادبی، علاوه بر خیال ساده و صوری، به خیال آفرینش‌گر و خیال مجتّح (دور پرواز) اهمیت زیادی داده می‌شود، که بی توجهی به این امر، یکی از نارسایی‌های بلاغت قدیم است، همچنان‌که بی توجهی بلاغت و نقد ادبی قدیم به داستان، یکی دیگر از نارسایی‌های آن دو است که تحلیل این نظریه، وسعت و فرصت دیگری می‌طلبد.

عنصر اسلوب یا تعبیر

این عنصر جلوه‌ی بیرونی و عرضه‌ی خارجی عناصر معنوی سه‌گانه‌ی فکر، عاطفه و خیال است، لذا در صفحات پیشین آنرا عنصر لفظی نامیدیم. هر متنی، ادبی یا غیر ادبی، روش و طریقه‌ی خاص بیانی دارد که آن را عنصر اسلوب یا تعبیر یا سبک می‌نامند. سبک یا اسلوب به طرز بیان اشاره دارد و تدبیر، تمهید و قدرت نویسندگی ادیب است که از طریق آن، افکار، عواطف و تخیلات خود را در قالب الفاظ، جملات و ترکیب‌ها ارائه می‌دهد. بنابراین، معیارهایی مانند انتخاب کلمات، ساختمان دستوری، زبان مجازی، تجانس حروف، آهنگ و دیگر الگوهای صوتی در ایجاد سبک دخیلند. به عبارت دیگر، سبک از دو عنصر تشکیل شده است: فکر و اندیشه‌ی که باید بیان شود و فردیت نویسنده و میزان مهارت او در بیان اندیشه.

(احمد ابوحاقه، ص ۲ و ۳۰۱، ۱۹۹۶)

عناصر ادبی در آینه‌ی مثال

گفتیم که متن ادبی از چهار عنصر اندیشه، خیال، عاطفه و تعبیر تشکیل شده است. اینک به تحلیل و بررسی آنها در کلامی از امام علی (ع) می‌پردازیم، آنجا که حضرت می‌فرماید: "الا انّ الخطایا خیل شمس حمل علیها اهله و خلعت لجمها فتحمّت بهم فی الثّار و انّ التقوی مطایا ذلّ حمل علیها اهله و أعطوا ازمتها فاوردتهم الجنه". (صبحی صالح، بی تا، ص ۵۷)

عنصر اندیشه: بیان این که سرانجام گناه و خطا، نابودی و آتش جهنم است و سرانجام خداترسی، پیروزی و بهشت برین.

عنصر خیال: دو اندیشه‌ی فوق، در قالب دو تصویر بدیع بیان شده است: تصویری از اسبهایی چموش و سرکش که افسار آنها در دست سوارانشان نیست و هر جا که دلشان بخواهد سواران را می‌برند و سرانجام آنها را در آتش می‌افکنند؛ و تصویر مرکب‌هایی رهوار و مطیع، که به دستور و با هدایت سوار نشان به هر کجا می‌روند و آنها را به سرمنزل مقصود و بهشت الهی می‌رسانند.

عنصر عاطفه: عاطفه‌ی نفرت و انزجار از درد شدیدی که انسان خطاکار در قعر جهنم گرفتار آن است و عاطفه‌ی اشتیاق به لذت و آرامشی که انسان متقی در اثر تقوا، در جوار بهشت برین از آن برخوردار است.

عنصر تعبیر: تناسب، هم‌آهنگی و انتخاب دقیق الفاظ، با افکار، اندیشه‌ها و حالت‌های مختلف انسان خطاکار و انسان متقی، مانند انتخاب "خیل شمس" برای خطاکاران و "مطایا ذلل" برای اهل تقوا و تناسب "تقحمت بهم فی النار" با فرجام کار خطاکاران و "اوردتهم الجنة" با سرنوشت اهل تقوا، مفرد آوردن "تقوا" در مقابل "خطایا" که جمع به کار رفته است، ارتباط "أعطوا ازمنها" با حال اهل تقوا و ارتباط "خلعت لجمها" با حال گناه کاران، انتخاب حروف خشن و درشت برای تصویر کردن احوال اهل خطا و برعکس، استفاده از حروف نرم و گوش نواز برای بیان احوال متقیان و لطایف فراوان دیگری که همگی حکایت از اسلوب بلیغ و بدیع صاحب آن دارد. ابیات زیر که از قصیده "المساء" اثر خلیل مطران، انتخاب شده است، آیینی شفاف دیگری برای نمایاندن عناصر ادبی است:

والقلب بین مهابة و رجاء	ولقد ذکر تک و النهار مودّع
کلمی کدامیة السحاب ازائی	و خواطری تبدو تجاره نواظری
بسنا الشّعاع الغارب المترائی	والدمع من جفنی یسیل مشعشعا
فوق العقیق علی ذری سوداء	والشمس فی شفق یسیل نضاره

مَرَّتْ خَلالَ غَمامَتینِ تَحَدِّرا و تَقَطَّرَتْ كَالدَّمْعَةِ الحَمراءِ
و كَأَنَّتى انستِ یومى زائلا فرأیت فى المراءة كيف مسائى

(عبدالطیف شراره، ص ۶۱، ۱۹۸۲)

عنصر اندیشه: این ابیات مجموعه‌ی از اندیشه‌های زیر را به نمایش می‌گذارد: به یاد آوردن محبوب هنگام غروب، ترس از شب، ترس از پایان یافتن عمر و امیدوار بودن به روز جدید و خوشی‌های تازه، نگاهی بدبینانه و اندوه‌بار به زندگی، زندگی را تراژدی بزرگ به حساب آوردن، شریک دانستن انسان با تمام مظاهر طبیعت در این تراژدی، رو به فنا دانستن همه چیز با مشاهده‌ی واپسین لحظات غروب و ...

عنصر خیال: وجود عنصر "تشخیص" در جمله‌ی مربوط به خداحافظی کردن روز "التَّهَّار" از هستی، ارائه‌ی تصویری از خاطرات زخمی و تشبیه آنها به ابرهای خون رنگ، ارائه‌ی تصویری از اشک در حال ریختن و آمیخته‌گشتن آن با اشعه‌ی آفتاب در حال غروب، تشبیه شفق سرخ به عقیق و شعاع‌های غروب هنگام به طلایی که روی عقیق است، ارائه‌ی تصویری از خورشید هنگام عبور از دو ابر و رو به سرایشی نهادن آن، تشبیه دانه‌های سرخ نور هنگام غروب آفتاب به اشک‌های در حال ریزش و غیره مجموعه‌ی از تصورات تخیلات مشاهدات شاعر است که به شکل بدیعی به تصویر کشیده شده است.

عنصر عاطفه: بر سراسر این قصیده و به ویژه بر ابیات شش‌گانه‌ی مذکور، حزن، پریشانی، ترس، احساس ضعف و شکست و نگون بختی سایه افکنده است.

عنصر تعبیر: انتخاب الفاظ فصیح و رعایت تناسب آنها با معانی مورد نظر، انتخاب ترکیب‌های فصیح، بلیغ و روان و بالاخره برخوردارى ابیات از اسلوبی زیبا، بی تکلف و استفاده‌ی به جا از صور بیانی و محسنات بدیعی، نشان از مهارت و قدرت شاعری خلیل مطران، در به تصویر کشیدن افکار، عواطف و تصورات خود دارد.

نتیجه:

نگاه تحلیل‌گرانه و عمیق به متون ادبی - شعر و نثر - مخاطب را در حال و هوا و فضای ذهنی ادیب مورد نظر قرار داده و تأثیر اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را در جهت بخشیدن به نوع نگرش و بینش ادیب، به او می‌نمایاند. نگاه تحلیل‌گرانه و عمیق، ابزار و وسائل و مقدماتی می‌خواهد. ناقدان ادب معتقدند که در تحلیل هر متن ادبی باید به چهار عنصر عاطفه، خیال، اندیشه و اسلوب تعبیر توجه و اهتمام داشت، برای اینکه هر اثر ادبی، از ذهنیت به عینیت تبدیل شود، به عبارت دیگر از ذهن و دل و درون ادیب به عالم خارج منتقل شود، باید دارای چهار ویژگی باشد: اولاً اینکه، ادیب برای انتقال و ارائه عواطف، احساسات و افکار خود، از قدرت تصویرگری و آفرینش هنری و خلاقیت بیانی برخوردار باشد؛ که این همان عنصر خیال است که جانمایه متن ادبی - بویژه شعر - به شمار می‌رود. ثانیاً اینکه ادیب باید بتواند، افکار، عواطف و تخیلات خود را در قالب الفاظ، جملات و ترکیبهای جذاب و انگیزنده ارائه دهد و به عبارت دیگر دارای سبک و اسلوب ادبی باشد. توجه و اهتمام به ابزارها و وسائل فوق الذکر، خواننده متن ادبی را - در هر سطحی - قادر می‌سازد تا از خواندن آن لذت بیشتر و عمیقتری پیدا کند و علاوه بر آن، او را در تحلیل عوامل تأثیرگذار در شکل‌گیری یک اثر ادبی در دوره‌های گوناگون تاریخ، توانا می‌سازد.

منابع:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ابن رشیق، ابوعلی حسن، العمدة فی صناعة الشعر و نقده، ج ۱، قاهره، طبعة السعادة، ۱۹۰۷ م.
- ۳- ابن قتیبة، عبدالله بن مسلم، الشعر و الشعراء، بیروت، دارالثقافة، ۱۹۶۹ م.
- ۴- ابن منظور، جمال الدین، لسان العرب، ج ۱، چاپ دوم، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۹۲ م.
- ۵- ابوحافه، احمد، البلاغة و التحلیل الادبی، چاپ دوم، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۹۶ م.
- ۶- امین احمد، النقد الادبی، چاپ چهارم، بیروت، دارالکتب العربی، مؤسسة الرسالة، ۱۹۸۷ م.
- ۷- الباکیر البرازی، مجد محمد، فی النقد العربی القديم، چاپ اول، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۹۸۷ م.

- ۸- بدوی، احمد احمد، اسس النقد الادبی عندالعرب، مصر، دارالنهضة مصر، للطبع و النشر، بی تا.
- ۹- بستانی، محمود، اسلام و هنر، (ترجمه حسین صابری)، چاپ اول، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱ هـ.ش.
- ۱۰- پورنامداریان، تقی، سفر در مه، چاپ اول، تهران، انتشارات زمستانی، ۱۳۴۷ هـ.ش.
- ۱۱- دیجس، دیوید، شیوه‌های نقد ادبی، ترجمه محمد تقی صدقیانی و غلامحسین یوسفی، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۰ هـ.ش.
- ۱۲- زرین کوب، عبدالحسین، آشنایی با نقد ادبی، چاپ دوم، امیرکبیر، ۱۳۴۵ هـ.ش.
- ۱۳- زمخشری، جلاله، اساس البلاغة، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۴ م.
- ۱۴- سید حسینی، رضا، مکتب‌های ادبی، چاپ دهم، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۷۱ هـ.ش.
- ۱۵- شراره، عبدالطیف، شعر اونا (خلیل مطران)، بیروت، داربیروت، ۱۹۸۲ م.
- ۱۶- شکیبایور، عنایت الله، دایرة المعارف روان شناسی و روان کاوی، چاپ دوم، تهران، انتشارات فروغی، ۱۳۶۳ هـ.ش.
- ۱۷- شوقی، احمد، الشوقیات، ج ۱، چاپ دوازدهم، بیروت، دارالکتاب العربی، ۹۹۲ م.
- ۱۸- شیخو، الاب لويس، المنجد فی اللغة، چاپ بیست و ششم، بیروت، دار المشرق، ۱۹۶۰ م.
- ۱۹- علی بن ابی طالب، نهج البلاغة، (به اهتمام صبحی صالح)، قم، مؤسسه دارالهجرة، بی تا.
- ۲۰- فاخوری، حنا، تاریخ الادب العربی، چاپ دوازدهم، بیروت، المکتبة البولیسية، ۱۹۸۷ م.
- ۲۱- فاضلی، محمد، دراسة و نقد فی مسائل بلاغیة هامة، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۵ هـ.ش.
- ۲۲- فراهید، خلیل بن احمد، العین، ج ۸، چاپ بیروت، مؤسسه دار الهجرة، ۱۴۱۰ هـ.ق.
- ۲۳- فروخ عمر، تاریخ الادب العربی، ج ۱، چاپ ششم، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۹۲ م.
- ۲۴- قطب سید، النقد الادبی اصوله و مناهجه، چاپ شانزدهم، بیروت، دارالشرق، ۱۹۹۰ م.
- ۲۵- لئون، تولستوی، هنر چیست؟ (ترجمه کاوه دهگان) چاپ دوم، امیرکبیر، ۱۳۴۵ هـ.ش.
- ۲۶- محدثی جواد، هنر در قلمرو مکتب، چاپ اول، تهران، انتشارات سپاه پاسداران، ۱۳۶۵ هـ.ش.
- ۲۷- المقدسی، انیس، المختارات السائرة من روائع العربی، چاپ پنجم، بیروت، دار العلم الملايين، ۱۹۸۱ م.